**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021215**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر یک روایت محمد بن مسلم بود به تناسب اینکه این روایت محمد بن مسلم و مشابه‌اش روایت ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام را علما نذر فهمیده بودند، یک بحثی را اشاره کردم در جلسات قبل که آیا در نذر همین که بگوید لله علیّ کذا کافی هست یا قصد قربت هم شرط هست؟ هم از جهت کلمات فقها این مطلب نیازمند به بررسی هست هم از جهت ادله. من مراجعه کردم دیدم که دعواهای اجماع در کلماتی هست در مورد اینکه قصد قربت در نذر معتبر است، در مسالک، در کفایه سبزواری و در غیر اینها دعوای اجماع هست بر این که قصد تقرب معتبر است. البته جایی که صریحا قصد تقرب را ذکر کرده باشند از شرایع شروع می‌شود، قبل از شرایع صریحا من ندیدم، یک جایی در فقه الرضا اشارة امّایی هست بر این مطلب ولی آن چیزی که صریح هست در شرایع هست، اما الناذر فهو البالغ العاقل المسلم فلا یصح من الصبی و لا من المجنون و لا من الکافر لتعذر نیة القربة فی حقه و اشتراطنا فی النذر. این شرایع، جلد ۳، صفحۀ ۱۴۴.

بعد دارد یشترط مع الصیغ نیة القربة فلو قصد منع نفسه بالنذر الا لله لم ینعقد. شرایع، جلد ۳، صفحۀ ۱۴۵.

فکر می‌کنم یشترط مع الصیغ یک جوری است، عین همین عبارت در قواعد علامه وارد شده، عبارتش این هست، قواعد، جلد ۳، صفحۀ ۲۸۵.

«يشترط في الصيغة نيّة القربة، فلو قصد منع نفسه بالنذر لا [لله] لم ينعقد»

مراد قشنگ‌تر است، مع الصیغ یک جوری است، البته این احتمال هم می‌دهم یشترط مع الصیغه باشد، صیغف مع الصیغة باشد آن اشکالی ندارد.

تحریر، لابد فی النذر نیة القربة، جلد ۴، صفحۀ ۳۴۵.

تلخیص المرام، «يشترط في النذر صدوره لفظا على رأي». یک بحثی هست که آیا قصد باطنی است، اینکه انسان باطنا قصد کند کفایت می‌کند یا باید لفظ داشته باشیم؟ ابن حمزه می‌گوید باطنا مثلا آدم کافی هست. علی رأیٍ یعنی علی رأیی،

«مقيّدا باللّٰه تعالى، من مكلّف، مسلم، قاصد للقربة،» تلخیص المرام، صفحۀ ۲۵۹.

اما النذر فهو التزام کامل المسلم المختار القاصد

«أمّا النذر: فهو التزام الكامل، المسلم، المختار، القاصد، غير المحجور عليه بفعل أو ترك بقوله للّٰه ناوياً القربة.»

یعنی هر دو شرط هست هم لله باید بگوید و غرضش از این اجرای صیغه هم قصد قربت داشته باشد.

قبل از شرایع تصریحی من به قصد قربت ندیدم ولی ممکن است اینها از همین کلمۀ لله قصد قربت را فهیمده باشند، یعنی اینکه وقتی ما می‌گوییم لله ولو تملیک خدا می‌کنیم، ولی کأنّه چیزی را که انسان تملیک خدا می‌کند اطلاقش انصراف دارد به اینکه به خاطر خدا تملیک خدا می‌کند، نه به خاطر غیر خدا و جهت غیر قربی. شهید ثانی در روضة البهیة اصلا نمی‌دانم اینها لله را چجوری می‌فهمند کأنّ می‌گوید خود لله در آن قصد قربت هست نه لازم، لله را گویا تملیک الله نفهمیدند، اینکه عمل من برای خدا باشد فهمیدند، در روضة البهیة، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۲، چاپی از شرح لمعه که حاشیۀ سلطان دارد می‌گوید:

«يستفاد من الصيغة أن القربة المعتبرة في النذر إجماعا لا يشترط كونها غاية للفعل كغيره من العبادات بل يكفي تضمن الصيغة لها و هو هنا موجود بقوله لله علي» همین لله علیّ این قصد قربت متضمن هست.

«و إن لم يتبعها بعد ذلك- بقوله قربة إلى الله أو لله و نحوه و بهذا صرح في الدروس و جعله أقرب»

بعضی جاها دیدم عبارت‌هایی دارند که ازش استفاده می‌شود در نذر قصد قربت معتبر است، مثلا در الدر المنضود صیغۀ نذر را که ذکر می‌کند قربة الی الله صیغه اخذ می‌کند. شهید ثانی در تمهید القواعد در ذیل این بحث که کفار مکلفین به فروع هستند می‌گوید اگر کافری نذر کند، این نذر اصلا منعقد نمی‌شود چون منعقد نمی‌شود دیگر مکلف به آن نیست و منعقد نمی‌شود.

بعد می‌گوید: «منها: إذا نذر شيئا فإنه لا يجب عليه الوفاء به مطلقا، لتعذّر صحة النذر منه من حيث اشتراطه بالقربة»

من تصریحی فرصت نکردم بحث‌های تمام کلمات فقها را ببینم ولی ادعاهای اجماع مکرر در مسئله هست، مناهل، صفحۀ ۵۹۸ را ببینید، ایشان به اجماع تمسک کرده برای شرطیت قصد قربت در نذر.

حالا منهای اجماع ببینیم آیا دلیلی بر اعتبار قصد قربت یا عدم اعتبار قصد قربت داریم یا نداریم. به نظر می‌رسد این مطلبی که شهید ثانی فرمودند که لله علی متضمن قصد قربت هست همینجور هم هست، یعنی ظاهر اینکه می‌گویند بگویید لله انصراف دارد به اینکه فقط صرفا تملیک خدا نباشد، به خاطر خدا تملیک خدا کنند و اینکه این را بخواهیم بگوییم مراد حتی می‌خواهد صورتی که به خاطر غیر خدا تملیک خدا را بکند را شامل می‌شود به نظر می‌رسد انصراف دارد به صورتی که به خاطر خدا شیء را تملیک خدا کند و از خود آن صیغه همین مطلب قصد قربت استفاده می‌شود همچنان که مرحوم شهید ثانی هم اشاره فرمودند. یک روایتی هم در مسئله هست از آن روایت ممکن است این مطلب برداشت بشود، البته این روایت مشکل سندی دارد، ولی به عنوان مؤید خوب هست.

**شاگرد:** متعلق نذر هم؟

**استاد:** دو تا بحث است، یک بحث هست متعلق نذر باید یک شیء قربی باشد

**شاگرد:** منظورم اگر یکی بگوید لله علی که هر شب نماز شب بخوانم یا لله علی که مثلا سوسیس و کالباس نخورم، خب این فرق دارد، در آن لله علی که سوسیس کالباس نخورم کسی قصد قربت نمی‌کند.

**استاد:** یعنی ببینید شرط نذر این هست که منذور شما عبادت باشد

**شاگرد:** اشکال دنیوی هم داشته باشد

**استاد:** نه اینها، حالا معلوم نیست خیلی رجحان دنیوی هم کافی باشد که عبارت‌های آقایان نوعا کافی نمی‌دانند. ولی با توجه به قصد قربت بودن در جایی که رجحان دنیوی داشته باشد و بدون قصد قربت معنایش باطل است، آقایان باطل می‌دانند دیگر. جایی که صرفا رجحان دنیوی داشته باشد باهاش نمی‌شود قصد قربت کرد دیگر.

روایت‌های نذور، روایت محمد بن بشیر. رقم ۳۶۳۳۲، این روایت این هست الصفار عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی عن عبدالله بن مسکان عن محمد بن بشیر عن العبد الصالح علیه السلام قال قلت له جعلت فداک انی جعلت لله علی ان لا اقبل من بنی عمی صلة.

من لله علیّ با این لله علیّ ان لا اقبل من بنی عمی صلة و لا اخرج متاعی فی سوق منا تلک الایام.

اینکه پسر عموهایش ممکن است کسانی بودند که قبول صله از آنها یک نوع وهنی برای این بوده یا آدم‌های خیلی خوبی نبودند و به خاطر همین از آن آیه می‌خواسته، قصد قربت به هر حال آن عمل عدم قبول قصد قربت از بنی عم و اینکه لا اخرج متاعی فی سوق منا، می‌گوید در بازار منا چیز نکنم آن هم شاید به خاطر اینکه یعنی مشغول عبادت بشوم دیگر به تجارت و اینها مشغول نباشم خود این نکته‌ای هست، یعنی آن عملش، عمل راجح باشد، عدم القبول و عدم اخراج المتاع فی سوق منیٰ عمل راجحی، راجح بودنش را می‌شود در نظر گرفت.

**شاگرد:** تلک الایام یعنی ایام؟

**استاد:** ایام حج و اینها. ایام حج پیدا بوده بازار منیٰ بازار رایجی بوده که آنجا خیلی، معمولا منیٰ، عرفات و مشعر و اینها کوتاه است، ولی منیٰ سه روز هست. گاهی اوقات آدم یادش می‌رود لباس، خیلی شایع هست که فراموش می‌کند محرم قبل از او لباس چیز ببرد، حالا ناقص می‌برد، آنجا هست انواع دشداشه، لباس، زیرپوش امثال اینها، این چیزهایی که معمولا افراد احتیاج دارند در دستفروش‌ها دارند. حالا احتمالا آنجا شایع‌تر بوده، وسیع‌تر بوده، افراد آنجا می‌رفتند تجارت می‌کردند. می‌گوید می‌خواستم مشغول عبادت بشوم و امثال اینها. یکی از رفقای ما بود از، حاج شیخ عبدالله نوری که وزیر کشور بود آن دائم در مکه مشغول قرآن خواندن بود، یادم است یک سالی ما آنجا بودیم کل چیز ۵ ختم قرآن کرد در آن ایام حج. حالا ما خیلی سعی می‌کردیم یک ختم قرآن می‌کردیم. این روایت می‌گوید ان کنت جعلت ذلک شکرا ؟؟؟

«إِنْ كُنْتَ جَعَلْتَ ذَلِكَ شُكْراً فَفِ بِهِ»

اگر این مطلب را به خاطر شکر خدا و امثال اینها قرار داده باشید مثلا گاهی اوقات انسان می‌گوید که قصد قربت می‌کند می‌گوید حالا که موفق شدم به حج آمدن می‌خواهم این حج من خالص باشد، از پول خودم باشد، شکر اینکه موفق به حج شدم مثلا پسر عموهایم اگر به من یک مالی می‌خواهند بدهند که هزینۀ حج من را تأمین کنند، قبول نکنم و بر اثر این شکری که خداوند من را موفق داشته به حج موفق شدم مثلا از بنی عمیم صله قبول نکنم.

می‌گوید: «إِنْ كُنْتَ جَعَلْتَ ذَلِكَ شُكْراً فَفِ بِهِ وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا قُلْتَ ذَلِكَ مِنْ غَضَبٍ»

یک موقعی هست با پسرعموهایم بد هستم برای اینکه از سر غضب پسرعموهایم آمدند مثلا یک موقعی مال را بگیر می‌خواهم لجاجت به خرج بدهم و عصبانی شدم از اینکه چرا به من پول تعارف کرده و اینها، گفتم اصلا لله علیّ که از شما پول قبول نکنم، می‌گوید اگر به قصد قربت نباشد من غضب از سر عصبانیت و امثال اینها باشد فلا شیء علی. که ازش استفاده می‌شود که، آن شکرا می‌تواند از باب مثال باشد برای قصد قربت، یعنی اگر در مقابل غضبا که قصد قربت درش نیست، می‌گوییم این روایت که معمولا هم به همین جور معنا کردند، مرحوم صاحب وسائل اوّلین روایتی که در وسائل می‌آورد در باب قصد قربت همین روایت هست. ولی این روایت مشکل سندی دارد، محمد بن بشیر که در این سند هست معلوم نیست کی است، ما چند تا محمد بن بشیر داریم ممکن است بعضی از اینها باشد. یک محمد بن بشیر هست، محمد بن بشیر ملعونی هست که به عنوان کسی که بر امام کاظم دروغ می‌بسته، بعد هم ادعاهایی در مورد امام کاظم داشته که امام کاظم غایب شده و من هم امام بعدی هستم، خیلی دیگر شخص مخصوصی هست و اهل شعبده بوده، داستان‌هایش در رجال کشی، صفحۀ ۴۷۷ به بعد ذکر کرده، در صفحۀ ۳۳۲ هم می‌گوید ان کان محمد بن بشیر یکذب علی ابی الحسن موسی علیه السلام. این یک محمد بن بشیر.

یک محمد بن بشیر همدانی داریم از اصحاب الصادق علیه السلام هست، رجال طوسی، صفحۀ ۲۷۸. این دو تا محمد بن بشیر را توثیق ندارند بلکه محمد بن بشیر لعن هم دارد. یک محمد بن بشیر دیگری هست احتمالا مراد محمد بن بشیر دهّان باشد، در خصال، صفحۀ ۶۴۷ رقم ۳۸ به این شکل نقل شده، سندی بن محمد البزاز عن صفوان بن یحیی قال حدثنی محمد بن بشیر عن ابیه بشار الدهان عن ابی عبدالله علیه السلام. اینکه گفتم ظاهرا محمد بن بشیر دهان باشد این روایت صریح است که محمد بن بشیر دهان است، ولی این روایت را در بصائر به این شکل نقل کرده، السندی بن محمد عن صفوان بن یحیی قال حدثنی محمد بن بشیر و لا اعلمه الا انی قد سمعته من بشیر عن ابی عبدالله علیه السلام. این و لا اعلمه الا انی قد سمعته من بشیر عن ابی عبدالله عبارت یک کمی ابهام دارد این چی است، چی می‌خواهد بگوید؟ امثال اینها. من حدس می‌زنم اینجور می‌خواهد بگوید، صفوان بن یحیی می‌گوید از محمد بن بشیر از پدرش مطلب را شنیدم، به نظرم می‌رسد خودم هم از خود بشیر مستقیما مطلب را شنیده باشم که آن نقل محمد بن بشیر عن ابیه بشیر الدهان که در خصال هست. روایت همین یک روایت است، اشاره به این هست که کأنّ مجموع مطلب این می‌شود که صفوان بن یحیی یک نقل با واسطۀ قطعیه دارد که محمد بن بشیر از بشیر دهان از پدرش بشیر دهان، یک نقل بی واسطه از بشیر دهان دارد که مسلم برایش نیست ولی می‌گوید فکر می‌کنم همچین از خود بشیر هم این روایت را شنیده باشم عن ابی عبدالله. علی ای تقدیر این محمد بن بشیر دهان را به جهت روایت صفوان بن یحیی می‌شود توثیق کرد. این محمد بن بشیرهایی هست که در این طبقه هستند و ممکن است اینجا در این روایت مراد از محمد بن بشیر یکی از اینها باشد. ولی اوّلا معلوم نیست این محمد بن بشیر دهان باشد که اینجا توثیق شده، اگر مبنای مشایخ صفوان را بپذیریم عبارت قال حدثنی محمد بن بشیر و لا اعلمه انی قد سمعتُ من بشیر را هم اینجور که ما معنا کردیم معنا کنیم که ظاهرا همینجور است. چون یک جور دیگر هم هست این است صفوان بن یحیی می‌گوید که مردد است که از محمد بن بشیر شنیده یا از بابایش، یعنی یک نوع تردیدی دارد که مثلا مال محمد بن بشیر است، مال بابایش است چی است امثال اینها، با عبارت یک قدری سازگاری ندارد و ممکن است کسی عبارت را هم اینجوری معنا بکند.

**شاگرد:** نتیجه‌اش فرق می‌کند؟

**استاد:** بله. اگر مردد باشد که از محمد بن بشیر شنیده یا بابایش، محمد بن بشیر جزء مشایخ صفوان نخواهد بود. با توثیق به خاطر اینکه مشایخ صفوان

**شاگرد:** بشیر دهان است دیگر

**استاد:** نه بشیر دهان هست، ولی اگر مراد این باشد که صفوان مردد است که از محمد شنیده یا از بابایش شنیده، جزء مشایخ او نمی‌شود و بگوییم چون این مردد هست آن نقل خصال که صریح هست در اینکه از محمد بن بشیر از بابایش هست آن هم ممکن است عبارت را اشتباه فهمیده باشد، این ان قلت و قلت‌ها درش هست حالا نمی‌خواهم. ظاهرا مراد از عبارت این نیست که مردد از اینکه از محمد بن بشیر شنیده یا از بشیر شنیده، ظاهرا تردید در این هست که مستقیم از بشیر شنیده یا به واسطۀ محمد بن بشیر، یعنی مسلم است که محمد بن بشیر با واسطۀ او شنیده ولی نمی‌داند بابایش هم شنیده یا نشنیده، به خاطر همین می‌گوید که حدثنی محمد بن بشیر را جازما می‌گوید، می‌گوید محمد بن بشیر این روایت را از بشیر برای من نقل کرد، احتمال زیاد می‌دهم خودم هم از بابایش شنیدم که راوی اصلی روایت هست. این روایت در جای دیگر هم از بشیر دهان نقل شده، اینکه راوی نهایی روایت بشیر دهان هست غیر از طریق صفوان یک طریق دیگری در بصائر الدرجات رقم ۸ هم هست آنجا هم از بشیر دهان نقل شده. این است که مجموعا به نظر می‌رسد روایت صفوان از محمد بن بشیر را می‌شود تثبیت کرد. ولی عمدۀ مشکل این هست که معلوم نیست محمد بن بشیر که در سند ما هست این محمد بن بشیر شیخ صفوان بن یحیی باشد، ممکن است محمد بن بشیر هَمْدانی باشد که معلوم نیست همان شیخ صفوان باشد و از آن چیزتر ممکن است محمد بن بشیر ملعون باشد و خیلی معلوم نیست که این محمد بن بشیر شیخ صفوان باشد. البته یک محمد بن بشیر دیگری وجود دارد که آن طبقه‌اش متأخر است، آن کسی غیر از اینهاست، در رجال نجاشی، صفحۀ ۳۴۴، می‌گوید محمد بن بشیر و اخو علی ثقتان رواة للحدیث کوفی مات بقم له نوادر، بعد احمد بن محمد خالد را راوی‌اش قرار می‌دهد. خب مشایخ محمد بن خالد جزء اصحاب الصادق و اصحاب کاظم و اینها نیستند، طبقه‌های متأخر هستند. و ظاهرا ارتباطی به این محمد بن بشیر سند ما ندارد. از جهت سندی روایت قابل اعتماد نیست ولی به عنوان تأیید اشتراط قصد قربت در نذر می‌شود ازش استفاده کرد. حالا آیا اینها معارض دارند یا معارض ندارند، یک روایتی هست که این را ممکن است به عنوان معارض او ذکر بکنیم، روایت اسحاق بن عمار هست. این روایت اسحاق بن عمار اشکال سندی بهش شده به خاطر اسحاق بن عمار که خب ما بحثش را مفصل کردیم که اسحاق بن عمار امامی ثقه است و فطحی نیست و این فطحی بودنش اشتباهی است که شیخ طوسی به تصور اینکه اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی هست مرتکب شده کما نبّه علیه علامه سید بحر العلوم در فواید. از جهت سندی هیچ مشکلی ندارد در کافی هم نقل شده و در تهذیب هم به نقل از کافی وارد شده، در کتاب حسین بن سعید که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی هست از اسحاق بن عمار نقل شده، روایت این است،

«إسحاق بن عمار عن أبي إبراهيم علیه السلام قال قلت له رجل كانت عليه حجة الإسلام فأراد أن يحج» حجة الاسلام می‌گوید ؟؟؟ بهش گفتند می‌خواسته حج به جا بیاورد «فقيل له تزوج ثم حج». اوّل ازدواج کن و بعد حج به جا بیاور. این برای اینکه زمینۀ ازدواج را برای خودش ببندد «فقال إن تزوجت قبل أن أحج فغلامي حر» خیلی احساساتی شده بود و شروع می‌کند که یک همچین نذر حرّیت غلام را انجام بدهد. بعد احساساتش که یک مقداری می‌خوابد «فتزوج قبل أن يحج فقال أعتق غلامه» یا اُعتق غلامه، «فقلت لم يرد بعتقه وجه الله» تعالی، قصد قربت نکرده، این برای اینکه آنهایی که حرف می‌زدند تو روی امام می‌خواسته وایستد خیلی قصد قربت هم نداشته.

«فقال إنه نذر في طاعة الله و الحج أحق من التزويج و أوجب عليه من التزويج»

می‌گوید نذر در طاعة الله هست ولو قصد قربت نکرده، قصد قربت نکرده باشد، همین که متعلق نذر طاعة الله هست کافی هست برای اینکه نذر منعقد بشود.

«قلت فإن الحج تطوع ليس بحجة الإسلام» حالا اگر حج مستحبی باشد آن صورت مسئله را عوض کرد، صورت مسئله قبلی این بود علیه حجة الاسلام ولی نه حالا حج اگر تطوعی باشد چی؟

«قال و إن كان تطوعا فهي طاعة الله قد أُعتق غلامُه» ‌یا قد أَعتق غلامَه. خب این روایت.

این روایت، روایتی بوده که خیلی از قدیم مورد بحث بوده، اوّلین بار مضمون اصلی روایت را مرحوم شیخ طوسی در نهایه این را آورده، با این عبارت، متیٰ نذر انه لا یتزوج حتی یحج ثم تزوج قبل الحج وجب علیه الوفاء بالنذر سواء کانت حِجَتُّه حِجَّةَ الاسلام او حجة التطوعی. حِجَّ که می‌خوانم توجه بفرمایید که قاعدۀ ادبی را توجه بفرمایید، آن این است که مصدر مرّه بر وزن فَعْلَه می‌آید مگر دو تا استثناء دارد، دو مورد، حجَّ یحُجُّ حجَّةً، و رایٰ یری رؤیةً، آن بر وزن فُعلَ است این بر وزن فِعْلَ حالا بعضی‌ها گفتند بر وزن فَعَلَه هم آمده ولی بر وزن فِعلِه آمدنش مسلم است، بر وزن فَعَلَه‌اش حالا مورد بحث هست، حجَّ آیا درست است یا درست نیست آن بله، حالا حُجَّة الاسلام که یک چیز دیگر است. این روایت را مرحوم شیخ طوسی در نهایه آورده، مرحوم محقق حلی در نکت النهایة، جلد ۳، صفحۀ ۵۵ اینجوری توضیح داده، معناه «معناه أن ينذر لله أن لا يتزوج حتى يحج، فان تزوج قبل أن يحج فعليه كذا.»

چون این روایت دو تا گیر دارد. یک گیر این هست که صیغه‌اش صیغۀ نذر درست و درمان نیست، گفته ان تزوجتُ، تعبیرش این هست فقال ان تزوجتُ قبل ان احج فغلامی حرٌّ. لله علیّ نگفته، این عبارت را به کار برده، ان تزوجتُ قبل ان احج فغلامی حر. یک اشکال دیگر هم این هست که به نحو شرط نتیجه هم هست، نه اینکه غلامم را آزاد بکنم، غلامم آزاد باشد، می‌گویند عتق نیازمند به صیغه است، با مجرد اینکه به این شکل نمی‌تواند آن اجرا بشود. این دو تا اشکال اینجا وجود دارد که در کتاب‌های فقها این دو اشکال مطرح شده. مرحوم محقق حلی در نکت النهایة بیشتر ناظر به آن اشکال اوّل هست که صیغه ندارد. ایشان می‌گوید اینکه گفته ان تزوجتُ قبل ان احج فغلامی حرٌّ، ناظر به این نیست که عین این لفظ را گفته، کاشفش هم این است که امام علیه السلام می‌فرماید انه نَذَرُ فی طاعة الله یا انه نَذْرُ فی طاعة الله، که ظاهر نَذْرُ فی طاعة الله این است که نذر صحیح شرعی هست، که نذر صحیح شرعی باید لله داشته باشد، کأنّ از عبارت امام علیه السلام که این را نذر دانسته که نذر هم یعنی صحیح شرعی و حکم به صحت کرده ایشان اینجور برداشت کرده که لله هم توش به کار برده بوده، در نکت النهایة، جلد ۳، صفحۀ ۵۵ دارد معناهُ ان ینذر لله ان لا یتزوج حتی یحج فان تزوج قبل ان یحج فعلیه کذا و یدل علی هذا التأویل روایت اسحاق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام. بعد این روایت را آورده و در موردش چیز کرده.

مرحوم محقق حلی در مختصر نافع باز به این روایت اشاره کرده، شرایع نیاورده ولی در مختصر نافع این روایت را آورده تصور می‌کنم که ایشان از حفظ، چون متنی که به عنوان متن روایت ذکر می‌کند با متن روایت فرق دارد، می‌گوید: (السابعة) روى إسحاق بن عمّار عن أبي إبراهيم عليه السلام في رجل كانت عليه حجّة الإسلام فأراد أن يحج، فقيل له: تزوّج ثمّ حج، و قال: إن تزوّجت قبل أن أحجّ فغلامي حرّ فبدأ بالنكاح، و قال: تحرّر الغلام» غلام آزاد شده.

عبارت عبارت روایت نیست نقل به معنای روایت هست، بعد ایشان می‌گوید: «و فيه إشكال إلّا أن يكون ذلك نذرا.»

خب در خود روایت که تصریح به نذر دارد، الا ان ذلک نذرا ندارد. اینکه ایشان به نظرم از حفظ این قسمت را نوشته، روایت را نوشته، و اینکه این شکلی هست. یک موقعی با بعضی از دوستانی که تهذیب کار می‌کردند، اینها می‌گفتند نقلیاتی که مرحوم محقق حلی در معتبر از تهذیب می‌آورد خیلی جاهایش فرق دارد با این تهذیب‌های موجود. ما مثلا خیلی معتبر درجۀ یک را چی داریم با آنها مقابله می‌کنیم اصلا با آن هم. گفتم بروید ببینید مخطوطاتش هم همینجور هست یا نه؟ رفته بودم مخطوطات معتبر را مراجعه کردم دیدم بعضی آنها هم همینجور است. من حدس می‌زنم از حفظ ایشان نقل کرده باشد، چون از حفظ بوده گاهی اوقات بعضی ریزه کاری‌ها فوت می‌شود. اشخاصی که بسیار باهوش هستند و خوش حافظه هستند یکی از مشکلاتشان همین نقل از حفظ است. مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب یکی از مشکلاتش همین هست که خیلی از نقلیاتش دقیق نیست. ظاهرا اینها را از حفظ نقل می‌کرده، چون اعجوبه‌ای بوده در حفظ و امثال اینها. به حفظ اعتماد می‌کردند و احیانا در نقلیات اشتباه زیاد رخ می‌داده. مرحوم آسید حسن صدر از اینجور اشخاص است. حاج آقا یک موقعی در موردشان اشاره می‌کردند در نقلیاتشان اشتباه خیلی زیاد است اینها چون خیلی پر حافظه هستند این پر حافظه‌ها این اشتباهات به خاطر حافظۀ زیادشان برایشان رخ می‌دهد.

بعد در کشف الرموز در ذیل این روایت می‌گوید، کشف الرموز، جلد ۲، صفحۀ ۳۳۸، اینکه محقق در مختصر نافع گفته فیه اشکال، می‌گوید: «وجه الإشكال في هذه الرواية الالتفات الى أنّ العتق بالشرط، لا يلزم عندنا، فامّا مع النذر فلا بحث في لزومه و يتضمّنه الرواية.

و صورتها ما روى الشيخ في التهذيب» روایت را می‌آورد.

این مورد بحث هست. می‌گوید بعد از آن کتاب‌های بعدی مثلا در مهذب البارئ، جلد ۴، صفحۀ ۱۴۳، صاحب مدارک در نهایة المرام، جلد ۲، صفحۀ ۳۶۶ و امثال اینها در مورد این روایت بحث کردند. این روایت را بعضی‌ها حمل به استحباب کردند، گفتند جایی که صیغه کامل نباشد حمل به استحباب می‌کنیم. مرحوم محقق حلی دیدید که این را حمل کرده بود برای اینکه صیغۀ کامل خوانده، این یک وجه جمع.

در کشف اللثام این را حمل بر استحباب کرده، کشف اللثام، جلد ۹، صفحۀ ۷۷.

مرحوم صاحب ریاض یک مطلبی دارد که من هم قبل از اینکه عبارت صاحب ریاض را ببینم به نظرم همین بود و ایشان این روایت را حمل بر تقیه کرده، می‌گوید سنی‌ها نذر به نحو نذر نتیجه را منعقد می‌دانند و لازم نمی‌دانند که چیز باشد، این را حمل به آن کرده، ریاض، جلد ۱۳، صفحۀ ۲۴۶ و شرح صغیر، جلد ۳، صفحۀ ۷۲.

در ریاض این نکته را هم اشاره می‌کند، می‌گوید به خصوص روایت از امام کاظم علیه السلام هست، در زمان امام کاظم تقیه خیلی سنگین بوده. بعید هم نیست همینجور باشد. به نظر می‌رسد که این روایت اینکه ما حمل کنیم بر اینکه لله گفته این خلاف ظاهر روایت است، این می‌گوید ان تزوجتُ قبل ان احج، این تعبیر دارد و حمل به استحباب، با این تأکیدی که این روایت هی راوی می‌گوید بابا قصد قربت نکرده امام باز آن مطلب را می‌فهمد و امثال اینها. آنها خیلی مستبعد هست. نکات دیگری هم در مورد این روایت هست که مثلا بعضی گفتند که این عتق به نحو شرط اصلا واقع نمی‌شود، آن را حالا خیلی روشن نیست که عتق به نحو شرط اگر با صیغۀ نذر شخصی بکند واقع نشود، همینجوری بخواهد عتق بکند نه، ولی اگر در قالب نذر همچنان که در عبارت کشف الرموز بود که عتق به شرط اگر عتق معمولی باشد واقع نمی‌شود ولی با صیغۀ نذر باشد واقع می‌شود و مشکلی از این جهت درش نیست. علاوه بر اینکه یک جور دیگر هم من، بعضی‌ها گفتند که اعتق غلامه مجاز مشارفت است، به اعتبار اینکه، یعنی موظف هست که شخص چون موظف هست آن را آزاد کند این دیگر آزاد شده، یعنی باید آزادش کند، حالا من یک جور دیگر معنا می‌کنم اعتق غلامه بخوانیم بگوییم در مقام انشاء هست، یعنی اخبار در مقام انشاء هست یعنی فلیعتق غلامه امثال اینها. اگر مسلم باشد که همینجوری واقع نمی‌شود.

**شاگرد:** اخبار در مقام ؟؟؟ ماضی هم متعارف هست؟

**استاد:** بله. اعاد به معنای، اتفاقا صیغۀ ماضی متعارف‌تر است، یعنی هست، اعاد یعنی فلیعد امثال اینها. آقای خویی البته می‌خواهند بگویند که متعارف نیست، ایشان می‌گویند که با صیغۀ مثلا تعید و امثال اینها متعارف است ولی نه معلوم نیست. به خصوص اصل قضیه این است که اینها یک نوع مجاز است حتی اخبار هم به داعی انشاء هم باشد از باب اینکه کأنّ آن شخص مطیع هست، چون شخص مطیع است نفس انشاء را در تحقق خارجی پیدا کردن کأنّ کافی دانسته است. به خاطر همین این صیغه را تعبیر کرده. این نکته فرقی ندارد به صیغۀ ماضی تعبیر بکنیم، به صیغۀ مضارع تعبیر بکنیم، نکتۀ قضیه این هست کأنّ قوۀ قریب به فعل به منزلۀ فعلیت است، چون زمینۀ این مطلب فراهم شده کأنّ واقعش می‌شود و واقع شده است، اگر به صیغۀ ماضی بگویند کأنّ دیگر خیلی خیلی مهم است، دیگر اصلا تمام شد رفت، همین که گفتیم. ولی عرض کردم اصل مطلب معلوم نیست که همچنان که فاضل آبی در کاشف الرموز اشاره می‌کند اینکه واقع نشود به صیغۀ نذر و امثال اینها نه، واقع می‌شود نذر به نحو شرط نتیجه، به شرطی که سایر شرایطش را داشته باشد، لله و قصد قربت و فلان اینها. عمدۀ مشکلی که اینجا هست تعبیر روایت هم هست مثلا وقتی راوی سؤال می‌کند لم یرد بعتقه وجه الله تعالی، امام علیه السلام می‌فرمایند خب کأنّ اراده نکرده باشد. یک توجیهی مرحوم فیض کاشانی در وافی دارد، من نفهمیدم ایشان چی می‌خواهد بگوید، می‌گوید در مورد روایت اسحاق بن عمار می‌گوید: «ينبغي حمله بما إذا سمى اللّٰه في نذره» خب اینش درست است، آن توجیهی که محقق حلی کرده این آره.

«لما مر من أنه لا نذر إلا لله و أما قول السائل لم يرد بعتقه وجه اللّٰه فإنما أراد به أنه إنما قال ذلك مخالفة لمن أمره بالتزويج قبل الحج و أنه عازم على تقديم الحج لا يفعل غيره و هذا لا ينافي كونه لله»

می‌گوید که انما لم یرید بعتقه وجه الله می‌گوید این به خاطر این بوده که می‌خواسته با آنها لج آنها را در بیاورد که نه بابا حرف نزنید من دیگر حج رفتنی هستم و امثال اینها. این منافات با این ندارد. بحث سر این هست نگفته که صرفا این را نگفته که برای اینکه لج آنها را در بیاورد این مطلب را گفته. اینکه لج آنها را در بیاورد منافات با قصد قربت ندارد، می‌خواهد بگوید بابا من دیگر تصمیم، عزمم را جزم کردم برای اینکه به خاطر خدا این حج را به جا بیاورم، بحث تکه‌اش این نیست، تکیه‌اش این هست که لم یرد بالعتق وجه الله و اصلا این سؤالی هم که هست از اینجاست، چون روایت‌های زیادی داریم لا عتق و لا صدقة الا ما ارید به وجه الله. این اشاره به این هست که بابا مگر در عتق وجه الله، ارادۀ وجه الله معتبر نیست. اینکه این شرط را ندارد، امام علیه السلام کأنّ می‌خواهند بگویند نداشته باشد، معتبر نیست. بنابراین به نظر می‌رسد این تعبیر با روایت‌های متکرری که در بحث عتق هم هست که لا عتق الا ما ارید به وجه الله با آنها منافات دارد و اینکه به نظر می‌رسد این روایت باید محمول بر تقیه بشود همچنان که مرحوم صاحب ریاض فرمودند و قابل استناد نیست. مجموع این عرائضم

**شاگرد:** مال اینکه یمین باشد یا بحث لجاج باشد آن روایت نیست که با تقیه هم سازگار باشد؟ یعنی یمین باشد اصلاً.

**استاد:** صحبت یمین که نکرده

**شاگرد:** لله نداشته

**استاد:** باشد حج اگر لله هم نباشد یمین نمی‌شود که. یمین باید چیز باشد. نه امام که فرمودند نذر فی طاعة

**شاگرد:** نذر لجاج که یمین می‌گفتند.

**استاد:** بله امام که می‌فرمایند نذر. نه می‌خواهم بگویم این نذر لجاج که نذر لجاج را سنی‌ها نافذ می‌دانند. من این را می‌خواهم عرض بکنم این نذر لجاجی هست که سنی‌ها نافذ می‌دانند، نذر لجاج است، که نذر لجاج یمین هم هست، نافذ بودن این از باب این است که سنی‌ها نافذ می‌دانند و این شرایط شرایط تقیه است و امثال این. حالا یا به جهت اینکه اسحاق بن عمار. اسحاق بن عمار شخص معروفی بوده خیلی مشهور بوده، امام علیه السلام در واقع می‌خواستند بگویند نمی‌تواند این غلامش آزاد شده قرار نده و امثال اینها. به خصوص اینها خیلی وقت‌ها ممکن است آن کسانی که بهشان گفتند سنی باشند و امثال اینها، در آن فضا اصلا یعنی مورد تقیه باشد نه اینکه امام علیه السلام تقیه کرده باشد. یعنی او باید احکام عتق را برش بار کند مثلا آزادش هم بکند.

مجموع جمع‌بندی این مطالبی که می‌خواهم عرض بکنم این هست که به نظر می‌رسد خصوصا با توجه به کلمات فقها در نذر هم قصد قربت شرط هست هم در صدقه، در صدقه هم که قصد قربت شرط هست، بنابراین روایت‌های مختلف ما به یک جا برمی‌گردند، آن بحثی که ما مطرح می‌کردیم که لله مراد از لله این هست که قصد قربت یا تملیک شیء برای خدا اینها با همدیگر منافات ندارند، در نذر هم لله بودن را انسان باید اعتبار بکند، صیغه‌اش را هم باید بگوید از روایات مجموعا استفاده می‌شود که قصد قلبی کافی نیست، باید یسمّی باشد، به زبان بیاورد. قصد قربت هم معتبر هست. بنابراین اینها نتیجه این می‌شود که این روایت‌ها، حالا چه نذر باشد چه صدقۀ صرفه باشد هیچ فرقی ندارد در هر دوی اینها قصد قربت شرط هست. بنابراین در صدقه، در نذر قصد قربت هر دوشان شرط هست ولی عمدۀ مشکل در روایت محمد بن مسلم همان مشکل دومی هست که آقای هاشمی هم اشاره می‌کنند که معلوم نیست که این صدقه‌ای که در این روایت هست صدقۀ واجبه باشد، می‌تواند صدقۀ مستحبه باشد ربطی به بحث زکات نداشته باشد. بنابراین به این روایت نمی‌شود تمسک کرد در بحث. یک چیز دیگری هم هست حالا فردا به آن اشاره بکنم، انما الصدقة لله یک نکته‌ای هست فردا به آن اشاره می‌کنم. وقت گذشته یک نکته اشاره بکنم آن این است که عمدۀ مطلبی که دلیل بر اشتراط قصد قربت در زکات هست بحث اجماع است. آن هم عمدتا اجماع هم اجماع عامه، نه اجماع خاصه که این را مسلم می‌گرفتند که این وابسته به آن بحثی هست که فقه شیعۀ به منزلۀ تلعیقه بر فقه عامه است. آن بحث را من می‌خواستم قبل از تعطیلات بکنم دیگر نرسیدیم به این مطلب. حالا فردا من این بحث را تمام می‌کنم ولی مفصل می‌خواهیم بعد از ماه رمضان این بحث را دنبال کنیم که رابطۀ فقه شیعه و فقه عامه به چه نحو هست، و فقه عامه چه تأثیری دارد در فهم فقه شیعه و این را ان شاء الله بعد از تعطیلات صحبت خواهیم کرد، ولی فردا بحث هست ان شاء الله یک مقداری بعضی نکات هست که آن را فردا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد